اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد مرحوم نائینی در این کتاب فوائد مسائل تعارض را ضمن ابحاث، ضمن فصولی قرار دادند، بخش هفتمی که ایشان قرار دادند اصل اولی در تعارض امارات که آیا تساقط است، تخییر است، ترجیح است، مثلا اصل اولی چیست؟ ایشان این بحث را به این عنوان مطرح کردند. بحث های بعدی ایشان راجع به این است که وظیفه در باب تعارض به نظر به روایات علاجیه چیست یعنی یک دفعه بحث حسب القاعده است، یک دفعه بحث سر روایاتی است که در این مسئله وارد شده است و نتیجه ای که ایشان گرفتند تقریبا این شد که بنا بر طریقیت تساقط است، بنا بر سببیت حالا اجمالا با یک تفصیلی سببیت تفصیلی عبارت است از مسئله تخییر یا تزاحم است و اما بنا بر سببیت مخطئه به قول ایشان یا مصلحت سلوکیه ولو مرحوم شیخ گفتند تخییر و دخول در باب تزاحم لکن ایشان تمایلشان به این بود که تساقط باشد. خود طریق، به اصطلاح اشکال سر طریق است، به طریقیت تقریبا بر می گردد که تساقط باشد. این خلاصه بحثی بود که ایشان در این جا مطرح فرمودند و تعلیقات مختصری که بنا بود زده شد.

عرض شد که چون مباحث اصول یک بخشیش راجع به خودِ حکم است این طور که ما عرض کردیم اگر پنج بخش قرار بدهیم مباحث اصول را، یک بخشش راجع به حکم و اقسام حکم و ربط و ترابطی که بین احکام هست، یک بخش مربوط به این است. یک بخش هم مربوط به ظهورات چه به نحو بحث کبروی در حجیت ظهورات و چه بحث صغروی در تشخیص ظهورات، مثل صیغه افعل ظاهر در وجوب است یا نه؟

این بخش دوم بود، بخش سوم را عرض کردیم که مصادر تشریع است، بخش چهارم امارات و حجج و طرق است و بخش پنجم اصول عملیه است، به نظر ما این خلاصه اصول بود.

طبعا در تمام این ابواب پنجگانه بحث تضاد مطرح می شود مثل تضاد بین احکام، تضاد بین خود احکام آیا فی نفسه متضادند، در مقام فعلیت متضادند، به لحاظ ملاکات متضادند، به لحاظ مرحله امتثال و إلی آخره، بحث هایی که هست.

بحث ظهورات هم اختلاف هست چون مخصوصا اگر بنا بشود به قول اهل لغت برگردیم در این که این لفظ این طور است و گاهی هم اختلاف ظهورات به لحاظ استعمال است. طبعا این جا الان آقایان وارد نشدند مستقلا، در ضمن بحث ها مرحوم نائینی می فرمودند قطعی الدلالة و ضمنی الدلالة، در ضمن بحث ها مطرح کردند اما مستقلا متعرض نشدند.

بحث مصادر تشریع این دیگه خب بحث دیگری است که مطرح شده مثلا فلان آیه با فلان آیه نمی سازد. قائل به نسخ شدند یا قائل به یک معنای دیگری شدند که بحث های خاص خودش را دارد، خود سنت با کتاب، سنت با سنت، بعد روایات اهل بیت با آن سنت معروف عن رسول الله، یک روایت صحیحه دارد که محمد ابن مسلم به امام باقر عرض می کند گاهی اوقات این ها حدیثی نقل می کنند لا نتهمهم و یأتی عنکم خلافه، چطور می شود؟ امام می فرماید حدیث یُنسَخ که ما ینسخ القرآن یا الحدیث یَنسخ کما یَنسخ القرآن، بنا بر اختلاف قرائت متن که حالا ان شا الله این بحث را هم در خلال بحث های آینده به مناسبت یکی از راه های تعارض ان شا الله مطرح می کنیم. سابقا هم مطرح شد، بحث دوران امر بین تخصیص و نسخ که عرض کردیم فعلا متعرض نمی شویم تا در خلال روایت های تفویض ان شا الله تعالی بحثش بیاید و بحث چهارم و پنجم راجع به تعارض در اصول و در امارات است، پس بحثی که الان ما در این جا انجام می دهیم راجع به بخش چهارم اصول فقه است روی حسابی که ما عرض کردیم، بخش پنجم هم که تعارض اصول بود در ذیل استصحاب به مناسبت استصحاب متعرض شدیم و خلاصه نظر این بود که اصولا در باب اصول ممکن است مورد دو تا اصل یکی باشد اما موضوعش نمی شود یکی باشد. مثل قاعده استصحاب، استصحاب با قاعده تجاوز، استصحاب با مسئله سوق مسلم، قاعده سوق مسلم. موردشان یکی است، مورد استصحاب هم هست چون حالت سابقه دارد، از آن ور هم از دست مسلمان گرفته، موردش یکی است اما موضوعش یکی نیست، دو تا موضوعند اما در باب امارات اگر موردش یکی شد موضوعش هم یکی است، فرقش با اصول این است، مشکلی که در امارات داریم اگر مورد، مورد امارات بود یعنی این حالا حجت یا اماره یا طریق بود با آن یکی، یکی است.

آن وقت در بحث امارات و حجج عرض کردیم اصطلاح گاهی اوقات امارات را به موضوعات می زنند، حجج را به احکام می زنند، این اصطلاح است.

پرسش: این که می گویند امارات موردش جهل است و لکن اصول عملیه موضوعش است.

آیت الله مددی: آن چیز دیگری است، آن نکته دیگری است.

پرسش: این که می فرمایید اگر هم جهل هم موضوعش هم مال این، چه فرقی می کند؟

آیت الله مددی: خب همین دیگه، می گوید نماز جمعه بخوان، هم موردش زمان غیبت است یعنی موردش در وظیفه است و موضوعش هم یکی است، یکی می گوید نماز جمعه و یکی می گوید نماز ظهر، نه این که این دو تا با هم دو تا موضوعند، دو تا موضوع نیستند، یک موضوعند.

در مورد وظیفه در روز جمعه در زمان غیبت موردشان یکی است، حکمی هم که می آید یکی است، یعنی نمی شود دو تا بشود، نمی شود بگوید هم نماز جمعه بخوان و هم نماز ظهر بخوان یا مگر تخییر قائل بشود یا جمع قائل بشود، دو تا نمی شود. علی ای حال یا قصر بخوان یا تمام بکن. این راجع به این قسمت بحث.

آن وقت راجع به امارات، امارات اگر مراد شبهات موضوعیه باشد با حجج جدا می شود، حجج به شبهات حکمیه می خورد، امارات می خورد به موضوعات خارجی، گاهی هم هر دو را می گویند، خیلی اصطلاح دقیق نیست یعنی نمی توانیم الان اصطلاح دقیق بگوییم اما به طور کلی آنچه که در اصول مورد بحث می شود آنی است که مربوط به شبهات حکمیه کلیه است، آنی که در اصول بحث می شود لکن در باب امارات و طرقی که شارع قرار می دهد غیر از اصول عملی، شارع یک طرقی را هم در موضوعات خارجی قرار می دهد مثل قول اهل خبره مثلا که اگر دکتر گفت یا مجتهد و فقیه گفت و یا بینه در موضوعات خارجی، همچنان که در موضوعات خارجی اصول قرار می دهد مثل قاعده سوق مسلم، مثل قاعده ید، در موضوعات خارجی امارات هم قرار می دهد یعنی شارع یک راهی را قرار می دهد برای، مثل مقوم، یکی می آید می گوید قیممت خانه ده میلیون، یکی می گوید دوازده میلیون، مثل خبر یعنی این طور نیست که

امارات، حالا مثلا استصحاب را جزء امارات بدانیم در شبهات حکمیه هم اگر جاری شد یا در شبهات موضوعیه فقط بنا بر اختلاف، علی کل حال شارع وظیفه قرار داده، فرق نمی کند حالا می خواهد در شبهات موضوعیه باشد یا حکمیه باشد.

آن وقت این که مرحوم نائینی فرمودند بحث علی القاعده راجع به تعارض حسب روایات است شاید مراد جدی آقایان، حالا من نسبت نمی دهم، این باشد که ما در بحث تعارض دو راه وارد نمی شویم، یک راه به عنوان این که خودش اماره است، حجت است، کاری به معارضش نداریم یعنی اگر ما باشیم و دلیل حجیت، این دلیل حجیت در حال تعارض چه اقتضائی دارد؟ سوال، فرض کنیم روایاتی به عنوان حدیثین متعارضین نداریم. یک دفعه ما می آئیم ادله ای را که موردش حدیثین متعارضین است یا مختلفین است این به اصطلاح حسب نصوص، یک دفعه می گوییم نه اگر تعارضی بین دو خبر پیدا شد ما با قطع نظر از نصوصی که در عنوان تعارض است اینجا چکار می کنیم؟ مراد از قطع نظر یعنی ما نگاه می کنیم به همان دلیلی که حجیت این حجت را اثبات کرد، چه لسانی آمد حجیت این را اثبات کرد؟ به چه تعبیری آمد؟ یعنی قبل از این که ما به اخبار علاجیه برسیم.

حالا اهل سنت، چون اهل سنت اخبار علاجیه ندارند، در میان اهل سنت که اخبار علاجیه نیست آیا در این جا چکار می کنند؟ طبعا اینها در این جا طبق قاعده ای که هست یا آن دلیل حجیت اماره را نگاه می کنند یا یک شواهد خارجی اقامه می کنند مثل شواهد ظنی که اقامه کردند و إلا قاعدتا همان دلیل اصل دلیل حجیت، یعنی بعبارۀ اخری ما قبل از تعارض به چه دلیل این اماره حجت بود؟ به چه دلیل بینه حجت بود؟ به چه نکته قول اهل خبره حجت بود؟ قول طبیب حجت بود؟

پرسش: چون ظنی است می خواهید بگویید؟

آیت الله مددی: آهان، مثلا چون ظن بود خب ظن، این دو تا ظن یعنی یک درجه عالی از ظن بود خواهی نخواهی آن ادله مورد تعارض را نمی گیرد چون در تعارض آن درجه عالی از ظن نیست.

لذا خواهی نخواهی نه این دلیل را می گیرد یعنی ما باشیم و مقتضای قاعده باید بگویم تساقط مثلا، مراد ما از مقتضای قاعده یعنی این، یعنی بعبارۀ اخری با قطع نظر از عنوان تعارض، اصلا این چرا حجت بود؟ چرا اماره بود؟ چرا طریق بود؟ نکته اش چه بود؟ چه نکته ای

بود؟ آیا نکته در باب جمیع امارات یکی است؟ مثلا اهل خبره چون دکتر گفت، آیا اصولا رجوع ما به دکتر بر اساس این است که قول دکتر مطابق با واقع است که به اصطلاح شبیه تصویب بشود، مصوبه و مخطئه؟ یا نه دکتر خطا می کند؟ آیا یک مصلحت سلوکی در قبولِ کلام دکتر است؟ همچنان که بعضی ها قائلند. خود ما هم بی میل نبودیم.

پرسش: برای قاضی هست، نه برای دکتر

آیت الله مددی: آهان، همین.

پرسش: مواردش فرق می کند.

آیت الله مددی: احسنت

خود مرحوم نائینی هم در آخر عبارت گفت و مواردی را ذکر کرد، پس ما قبل از این که وارد بحث تعارض بشویم خودِ دلیل بر حجیت این اماره را نگاه می کنیم، بررسی می کنیم، با بررسی خود آن دلیل حکم باب تعارض فی نفسه در می آید، با قطع نظر از اخبار علاجی. پس روشن شد؟ این که مرحوم نائینی اگر دقت بکنید، البته نائینی به این تعبیری که من گفتم نفرمودند اما دقت بکنید، می گوید دلیل حجیت یا تخطئه است بین مصوبه، یا تصویب است یا تصویب مصلحت سلوکی است یعنی بعبارۀ اخری ایشان می خواهند بفرمایند ما برویم اصل حجیت این دلیل را ببینیم چیست، آن اصل ممکن است در حال تعارض هم به ما جواب بدهد، نه این که ممکن است، حتما در باب تعارض جواب می دهد و اگر با قطع نظر از آن، آن وقت نوبت این می شود که اگر فرض کنیم در روایات خاصی ائمه علیهم السلام حکم حدیثین متعارضین را گفتند، دیگه اینجا با قطع نظر از اصل حجیت خود عنوان تعارض حکمی پیدا می کند، خود عنوان. مثلا اگر بنا شد اصل اولی تساقط باشد، آن وقت در روایت تخییر آمد، یعنی اگر ما باشیم و مقتضای قاعده، مقتضای قاعده یعنی حجیت این حجت و حجیت آن حجت. با قطع نظر از عنوان تعارض، کار به عروض عنوان تعارض نداریم. این دو تا حجت این اقتضا را می کنند، چون قائل به طریقیت در باب حجت هستیم تساقط بکنند اما عنوان تعارض که آمد شارع فرمود به این که شما مخیرید. مثلا من

باب مثال، حالا کاری به تخییر و روایت تخییر و اینها فعلا نداریم چون در مبحث هشتم تصادفا ایشان اول وارد بحث تخییر می شوند مرحوم نائینی ان شا الله متعرض می شویم.

پس بنابراین بگوییم مراد آقایان از اصل اولی، به تقریبی که من عرض کردم خیلی روشن شد یعنی ما اگر باشیم و دلیل حجیت این اماره و دلیل حجیت این حجت، ما باشیم، این دلیل در حال تعارض چه اقتضائی دارد؟ چکار باید بکند؟ ما باشیم و فقط دلیل حجیت.

دو: ما باشیم و ادله ای که روی عنوان تعارض رفته نه عنوان حجیت.

پرسش: این مرحله دوم است، ما اصلا باید آن مرحله اول را ببینیم که برای چه حجت شده؟ به خاطر سببیت؟

آیت الله مددی: همین.

آن وقت دو: می گوییم بله به خاطر طریقیت بود و قاعده اش هم اقتضای تساقط می کرد لکن تعبد آمد که شما مخیرید.

پس بنابراین این اشکال که آقای خوئی فرمودند با وجود اخبار علاجیه ما احتیاج به رجوع به قاعده و اصل اولی نداریم. نه روشن شد مراد از قاعده و اصل اولی این است و این فعلیت دارد، چون اهل سنت اخبار علاجیه ندارند. طبق اصل اولی یعنی طبق ادله حجیت، کار به عنوان تعارض نداریم. وقتی ما روایت خاصی در عنوان تعارض نداشتیم خواهی نخواهی قاعدتا باید حل مشکل را از همان راه ادله حجیت بگیریم.

پس این که مرحوم نائینی می فرماید بنا بر مصلحت مصوبه این طور و بنا بر مسلک مصلحت سلوکی این طور و تفصیل قائلند یعنی در حقیقت آمدند اصل دلیل بر حجیت را دیدند، فرض کنید اگر دلیل بر حجیت نکته اش مصلحت سلوکی باشد، بسیار خب. مصلحت سلوکی در قبولِ خبر زراره خوب است، چون ما الان راهی نداریم یا مثلا مشکل است یا مردم اگر بخواهند از نیشابور راه بیفتند تا به مدینه بیایند و از امام سوال بکنند. خب مصلحت سلوکی اقتضا می کند که قبول خبر ثقه و قبول خبر عدل یک نوع تسهیل باشد، وحدت جامعه باشد، سیطره بر جامعه باشد، جامعه اسلامی تحت کنترل باشد.

الان شما می دانید در دنیای فعلی ما رسانه یکی از مسائل بسیار مهم است، خود رسانه، لکن بحث این نیست که فقط خبر را برسانند، مورد وحدت هست، تاکید هست، یکی از این رادیوها دیدم مثلا صحبت این بود که پولش را کم بکنند، گفته بود چهل درصد، پنجاه درصد، شصت درصد سیاست خارجی شما را ما تعیین می کنیم، ما رادیو و تلویزیون ما هستیم که اصلا سیاست خارجی شما را تعیین می کنیم، تاثیرگذار در سیاست خارجی شما هستیم، اینها اسمش مصلحت سلوکی است، آن مصلحت سلوکی که من می گویم این است، مراد ما از مصلحت سلوکی این مطلب است نه این که حالا مرحوم نائینی طریقیت را به آن معنا فهمیدند و اشکال فرمودند یا آقای آقاضیا قدس الله اسرارهم.

پس بنابراین اگر ما مصلحت سلوکی را در مثل خبر قبول کردیم آیا مصلحت سلوکی را در قول دکتر هم قبول می کنیم؟ دکتر اگر گفت مثلا شما مرض آپاندیس دارید؟ حرف دکتر مصلحت سلوکی دارد؟ مصلحت سلوکی در حرف قاضی دارد؟ نحوه مصلحت سلوکی در حرف قاضی چیست؟ همین که من به حرف او عمل بکنم یا مصلحت سلوکی اساسی در حرف قاضی رفع تنازع است؟ اگر دو تا قاضی دو تا حکم کردند تنازع برداشته نمی شود، به حال خودش محفوظ است، اما مصلحت سلوکی در قبولِ خبر نکته دیگری است. پس این نکات را باید در نظر گرفت.

با در نظر گرفتن این نکات پس یک نکته اساسی اول این است که ما اول مطلب ما، ما وقتی صحبت از امارات و حجج می کنیم آیا همچنان که در ابحاث اصول خاص هست به مواردی که در شبهات حکمیه کلیه وارد می شود؟ یا نه شامل موضوعات خارجی هم بشود؟ چه فرق می کند؟ بینه، بینه را چرا شارع قرار داد، آیا مصلحت سلوکی دارد؟ عرض کردیم در باب بینه چون نکته اساسیش نکته علمی و ادراکی است چون ممکن است یک نفر ولو عادل باشد اشتباه بکند اما دو نفر یعنی دو تا شهادت بر محور واحد نسبت اشتباه را به نسبت تصاعد هندسی بالا می برد خطا را، یعنی می برد نسبت عدم خطا را بالا، یعنی اگر قول یک کسی سی درصد بود، قول یک کسی هم چهل درصد، هر دو هفتاد درصد نمی شود، می شود نود درصد، این که دو تا عادل بیایند در محور واحد شهادت بدهند این اگر در

اولی نسبت هر کدام یک نسبت کمی است وقتی با هم ضمیمه می شوند اضافه نمی شوند، بالا هم می رود. مثل توان است، مثل شبیه أن تضلّ احدهما فتذکر احداهما الاخری، یکی گمراه شد دیگری یادش می آورد.

عرض کردم آیه مبارکه ولو در باب شهادت است، اگر یکی اشتباه کرد دیگری شهادت دومی، حالا یادم رفته ضمیر مونث چرا، حالا شاید شهادت دوم، از آن ور هم می ترسیم مطلبی را بگویم که خلاف ظاهر قرآن باشد. این نظیر آن أن تضل احداهما فتذکر احداهما الاخری، این نکته اش این است یعنی نکته ای که در باب بینه است اجتماع شهادتین عادلین، شهادت عدلین بر محور واحد که احتمال خطا را طبیعتا به صورت خیلی بالایی احتمال خطا را پایین می آورد و احتمال عدم خطا را بالا می برد.

این روزها من خیلی احتیاط می کنم، با این که گاهی از من سوال می کنند درست جواب می دهم، باز می روم نگاه می کنم، بعدش هم می گویم همان مطلبی است که گفتم لکن خب شبهه می کنیم، خیلی در این امور شریعت احتیاط ما فوق العاده شده است، امور ادراکیش البته، امور علمیش، چون می ترسم به قول امروزی ها آلزایمر یا نسیان پیدا شده باشد.

علی ای حال کیف ما کان پس بنابراین خوب دقت بفرمایید، یک: نکته اول ما محور بحث را در خصوص آنچه که به درد شبهات حکمیه موضوعیه کلیه می خورد قرار بدهیم؟ یا شامل شبهات موضوعیه و شبهات حکمیه جزئیه هم قرار بدهیم؟ به نظر من که اگر بحث امارات و حجج و تعارضش را بخواهیم بررسی بکنیم در همه قرار بدهیم. اصول را هم در همه قرار بدهیم، چه اصول در احکام جاری بشود یا نشود؟ امارات را هم در همه قرار بدهیم، به ذهن من این است.

نکته دوم راه ورود به بحث ما این است، همان دلیلی که حجیت آمد یعنی نکته ای که در باب خبر بود، نکته ای که در باب قاضی بود، نکته ای که در باب قول دکتر بود، نکته ای که در باب بینه بود، این نکاتی که منشا حجیت بود و سر ریشه حجیت بود اینها را فرض بکنیم در حال تعارض، با خود آن نکات تعارض را حل بکنیم، یعنی با در نظر گرفتن آن نکات بگوییم نتیجه تعارض چیست؟ اما گاهی اوقات می گوییم نه، خیلی خب، آن نکات نتیجه اش تساقط است مثلا یا تخییر است، لکن در روایات اهل بیت نکاتی را و مطالبی را

فرمودند که در صورت تعارض روایات گفتند نه، مطابق آنی که مطابق کتاب است، ترجیح است یا تخییر است یا تساقط است یا توقف است، إلی آخره.

آن ادله خاصه موردش در عنوان تعارض است، بحث اول ما موردش در بحث خود عنوان حجیت است، این حجج و امارات است، اصلا حجیت اینها چطوری است؟ آیا مصلحت سلوکی در قول دکتر تصور می شود؟ خب قطعا نمی شود دیگه، چون یک امر واقعی است، در امر واقعی مصلحت سلوکی قابل تصویر نیست. بله اگر در جامعه ما غیر از یک دکتر نبود، راه دیگه نبود این جا ممکن است به یک نحوی مصلحت سلوکی را تصویر بکنیم به خاطر این که راهی نداریم، از باب لابدّی، از باب ناچاری، گفت در شهر کوران به یک چشم هم پادشاه می گویند، از باب این که ما دیگه راه دیگه نداریم.

پس بنابراین اگر تعارض دو تا دکتر شد همان نکته اصلی را در نظر بگیریم، اگر مفتوح است ده ها دکتر دیگه موجود دارند، چون اینجا امر واقعی است، اصلا بحث حجیت در آنجا مطرح نیست یا به اصطلاح لجنه به قول عرب ها یا به مشاوره پزشکی یا گروه پزشکی تشکیل می دهند، کمیسیون پزشکی و گروهی تشکیل می دهند نتیجه گیری می کنند یا به چند تا دکتر دیگه مراجعه می کنند یا مراجعات مکرر می شود، مقارنه می شود.

چون در آنجا تابع واقع است، بله اگر در جایی بود غیر از این دو تا دکتر، دکتر دیگری نبود، همان ناچاری بود، نکته نکته ناچاری بود، طبق این نکته ناچاری اگر پیش آمد چون نکته ناچاری است بیشتر به آنی که غلبه ظن می شود با شواهد و تجربیات که قولش بهتر است، به آن مراجعه می شود، این رمزش این است یعنی نکته خاصی، دلیل خاصی در روایت. مثلا در باب مقوم، اگر این آقا آمد گفت قیمت خانه ده میلیون، آن آقا آمد گفت دوازده میلیون، الان بنای اصحاب ما در باب قیمت مقوم به هر دو اخذ می کنند. هم به ده میلیون و هم به دوازده میلیون، چرا؟ چون قیمت یک چیز واحد واقعی نیست، مثل این نیست که الان بگویند روز است و یکی بگوید شب است، قیمت یک مقدارش واقعی است، مثل این که در آن آجر بکار برده شده، آهن بکار برده شده، آلومینیوم، چجور برق، وسائل برقی، سیمهای برقی، خود، یک مقدارش هم امور عقلائی است، مثلا این خانه یک مهندسی خاصی دارد، یک عده این را می پسندند و یک

عده خانه دیگری را می پسندند. یک نکاتی هست که اینها ریشه های واقعی دارد اما در عین حال مسائل جنبی هم دارد یعنی مسائل عقلائی.

آن وقت گاهی اوقات اضافه بر او مسائل شخصی هم دارد که عادتا آن در قیمت گذاری، مثلا یک خانه انزوائی است، خانه ته کوچه باشد بیشتر دوست دارد تا سر کوچه نزدیک خیابان باشد، باز یک آدمی به عکس است، خانه سر خیابان را بیشتر دوست دارد.

پس اینها سه تا عاملند، یکی عوامل حقیقی هستند، مثل آجر و زیربناها و مساحت زمین و إلی آخر. یکی عامل اعتبار عقلائی است مثل نقشه ساختمان و شکل ساختمان و کیفیت حیاط سازی، این مسائل مسائلی نیستند که قابل کنترل باشند، یک مقدار هم امور شخصی است. بله سلیقه هاست، این هم دخیل در قیمت نیست، ممکن است یک معماری در قیمتگذاری من حیث لا یشعر دخالت بدهد اما وقتی به او تذکر می دهند که این جور امور سلیقه ای را دخالت نده، این هست، عده ای از عقلا این بنا را می پسندند، عده ای آن را می پسندند، عده ای شکل حیات را این جور می پسندند، پشت بام. .. این اختلاف هست.

پس بنابراین چون این جوری است مصلحت سلوکی در حقیقت به این است که بگوییم هم این درست است و هم آن درست است، هم این بنای عقلائی دارد و هم آن دارد. هم عده ای از عقلا به این رغبت بیشتر پیدا می کنند یعنی ده میلیون را عده ای پرداخت می کنند، یعنی قیمت می زنند و عده ای هم واقعا دوازده میلیون را، واقع به این معنا که یعنی در مجموعه امور واقعی و تکوینی و امور ذوقی عقلائی، فقط آن امور شخصی و سلیقه شخصی را، آن وقت نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه اش این می شود که اگر در صورت تعارض شد به هر دو اخذ می کنند. این که می گویند به مدل برگردد این اشاره به همین است خب دیگه یعنی هم این قول را می گویند و هم آن قول که می شود ۲۲ میلیون و نصفه می کنند می شود یازده میلیون. می گویند قیمت خانه یازده میلیون است. این قاعده عدل و انصاف نیست، این اصلا بحث قاعده عدل و انصاف نیست، جای قرعه هم نیست، رجوع به قرعه هم نمی کنند. به هر دو مقوم، به هر دو اهل خبره مراجعه می کنند.

پس این یک مسئله اساسی در این جا این است که ما، و لذا مرحوم نائینی هم فقط طریقیت و سببیت را تصویر کرد. طبق تصوری که ما الان نشان دادیم در بعضی از جاها با این که موضوعات خارجی است ظاهرا سببیت است مثل همین مقوم، در بعضی از جاها که موضوعات خارجی است طریقیت صرف است مثل قول دکتر. مثل بینه، نکته بینه این است که به طور متعارض میزان ادراک انسان را بالا می برد روی همان نکته ای که عرض کردم و در عین حالی که بالا می برد چون دو نفرند و هر دو عادلند و محور واحد است احتمال خطا را کاملا پایین می آورد، حالا این نکته اش این است.

اگر این نکته شد اگر دو تا بینه با هم متعارض شدند خواهی نخواهی دیگه آن نکته ای که ما می خواستیم اخذ بکنیم وجود ندارد، دقت کردید؟ بله اگر آمدیم گفتیم اجماع قائم است و این اجماع را دلیل لبی گرفتیم به این معنا که اصلا سر در نمی آوریم چرا، اجماع قائم است آنجا به خاطر دلیل خارجی و تعبد، ممکن است، و إلا اگر ما باشیم و مقتضای قاعده با تعارض بینتین حکم به تساقط می کند، چون این هم می خواهد احتمال را بالا ببرد و نمی شود دو تا احتمال را بالا ببرند، دو تا احتمال متعاکس که نمی شود بالا ببرد.

پس بنابراین ما در باب دو تا قول پزشک اصلا گفتیم که به پزشک سوم، ممکن است چهارم، پنجم، بگویند آقا قول پزشک اول درست است، خب یک عده بگویند قول پزشک دوم یعنی ترجیح بیاید با قول پزشک دوم و شواهد خارجی، الان سعی بیشتر بشر این است که در مورد این جور مسائل از حیطه ادراک شخصی خارجش بکنند و در یک عامل ثالث قرارش بدهند چون در طب به طور متعارف این بود که این روی شواهد می شود گفت شما فلان مرض، آن روی شواهد می گفت شما فلان مرض را دارید، اینها برای این که دست به این شواهد و ادراکات دکتر نزنند دستگاه گذاشتند، تصویر بر می دارند، آزمایش می کنند، خون را آزمایش می کنند، کذا آزمایش می کنند، اینها را از نظر دکتر جدا کردند تا خود دستگاه جواب بدهد. طبعا الان این شده اما من فکر می کنم بعد از این دستگاه هم با مشکل برخورد بکند، یواش یواش. چون این تازه است.

مثلا طب قدیم سابقه سه هزار ساله دارد که حالا مشکلاتش پیدا شده، اما این طب جدید مثل سوزن و این جور چیزها، آمپول و ... واکسن و اینها همه یک چیزی حدود دویست سیصد ساله، صد و پنجاه ساله، دویست ساله دارد، این در طول زمان تجربیات زیادی.

این که اخیرا مراجعه به این دستگاه ها زیاد شده سابقا اصلا نبود، زمانی که بچه بودیم نه عکسی بود و نه این حرف ها بود و نه این انواع چیزهای جدیدی که پیدا شده.

پرسش: دستگاه که حقیقت را نشان می دهد.

آیت الله مددی: خب می دانم، حقیقت را به یک لحاظ نمی تواند ریزه کاری ها را نشان بدهد.

پرسش: سلول ها را می گوید

آیت الله مددی: می دانم، اما یک دستگاه هایی که دقیق تر بشود ممکن است آنها بعضی از زوایا را نشان بدهد که این دستگاه های قبلی نشان نداد.

آن وقت از یک طرف جزء عقاید ما این است که این بدن غیر از جهت ظاهری، یک جهت غیبی و شهودی هم دارد؛ آن می تواند سلول را نشان بدهد اما جهات غیبی سلول را نمی تواند نشان بدهد، مشکل برخورد بکند.

پرسش: این که چرا این جور شده؟

آیت الله مددی: آهان، چه پشتوانه هایی بوده، چه حساب هایی بوده، و این چه تغییراتی پیدا می کند. فرض کنید یک کسی که حالت

پرسش: ما در فقه هم ظاهر را می بینیم.

آیت الله مددی: خب نمی شود، جواب نمی دهد.

چون در انسان جهات، لذا من الان یک آماری دیدم یک دکتر آلمانی گفته بود من مریض هایی که به من مراجعه کردند گرفتاری جسمی هم داشتند هفتاد درصدش تلقین بود، حالا گرفتاری جسمی، گفت ریشه اش تلقین بود، تلقین را عوض کردیم خوب شد. این نکته عجیبی است.

پرسش: تلقین می کند دلش درد می کند؟

آیت الله مددی: بله. به روحیات افراد، خصوصیات افراد.

علی ای حال حالا نمی خواهیم وارد بحث طب بشویم، فعلا همان.

پرسش: این علم حضوری است، در علم حضوری که خطا نمی شود.

آیت الله مددی: حالا به هر حال دیگه وارد آن بحث نشویم. به ذهن من این قسمت هم با مشکلات روبرو خواهد شد.

علی ای حال با آن اطلاعی که بنده دارم ظاهرا این هم با مشکلات روبرو خواهد شد که باید راه دیگری پیدا بکنند، یک کتابی دارد محمد ابن زکریای رازی الطب الروحانی، آن از راه طب روحانی غیر از جسمانی، این بحث جدید هم نیست، این مال بیش از هزار سال قبل است، علی ای حال من وارد این بحث نشوم.

پس بنابراین این که ایشان فرمود مرحوم نائینی، ظاهرا، نمی دانم روشن شد؟ مرادشان این است که ما یک دفعه تعارض را روی اصل ادله حجیت حجج حل می کنیم، یک دفعه تعارض را به خاطر روایاتی که عنوان تعارض است، آن خلاصه این بحث است.

پرسش: کدام مقدم است؟

آیت الله مددی: طبعا اول.

اول باید، آقای خوئی می فرمایند اول اثر دارد، مادام روایت هست، خب ممکن است ما بگوییم روایت خراب است و کارش مشکل دارد، یا سندا، یا متنا یا دلالةً مشکل دارد.

پس این و عملا هم اهل سنت این راه را رفتند، چون اهل سنت روایات علاجی ندارند. آنها در باب تعارض، البته آنها چون دنبال ظن بودند ترجیحشان بر اساس ظن است چون ظن برایشان پیدا شد، با قطع نظر از یک عامل خارجی مثل ظن اینها، چون آنها اصل حجیت را هم تابع ظن می دانستند.

پس بنابراین فکر می کنم مطلب روشن شد، این تا این جا دو تا نکته اساسی قبل از ورود در بحث که شرح مراد این آقایان هم باشد به ذهن بنده.

نکته ای که در این جا وارد می شویم تاریخچه این تعارضات اصولا به نحو اجمال چگونه شروع شد؟ من عرض کردم تعارضات در خود روایات اهل سنت و روایات ما، این که یک کسی به پیغمبر فرموده باشد شما سابقا این جور فرمودید و بعد این جور فرمودید و اینها متعارضند به این عنوان نداریم. ما در کلام امیرالمومنین و کلام ائمه داریم و یا در خود سیره عملی رسول الله داریم که یک مطلبی یک مدت بود بعد عوض کردند، مسلمان ها از آن تعارض نفهمیدند، مثلا نماز رو به بیت المقدس بود بعد رو به مسجدالحرام و کعبه شد، از آن تعارض نفهمیدند یعنی مثلا پیغمبر فرمود که شما در جنگ خیبر گوشت الاغ نخرید، حمر اهلیة، در لغت عرب به اصطلاح می گویند حمار اهلی، مرادشان در مقابل گورخر، همین الاغ هایی که در بیابان ها پیدا می شود، در لغت عرب مرادشان از حمر اهلیه و وحشیه، حمر وحشیه را ما در فارسی الاغ وحشی نمی گوییم، گورخر می گوییم، حمر اهلیة همین الاغ هایی که بارکشی می کنند.

خب بلا اشکال پیغمبر اجازه دادند که گوشت الاغ خورده بشود، در جنگ خیبر فرمودند گوشت الاغ ها را نخورید، الان مشهور بین اهل سنت می گویند رسول الله نهی کرد، در روایات ما دارد که نهی نفرمودند، نسخ نشده، چون می خواستند غنائم را پشت الاغ ها بار بکنند و تا مدینه بیاورند، خب اگر الاغ ها را می خوردند قرار بود با چه کسی می آوردند. این سرّش این بود یعنی یک نهی سلطانی موقت بود. وسیله ای باشد برای این که اینها را به مدینه برسانید نه این که یک نهی تحریمی بود پس بنابراین ما در روایات پیغمبر مواردی از این قبیل داریم اما این که به پیغمبر بگویند آقا حکم شما متعارض است ما چکار بکنیم؟

پرسش: از این قبله چه متوجه شدند؟

آیت الله مددی: فهمیدند عوض شده، خب حکم عوض شده. فولوا وجوهکم

البته ما در قرآن آیه ای که بگوید شما به بیت المقدس نماز بخوانید نداریم، لذا هم بعضی ها گفتند اینجا نسخ نیست، اما در قرآن اشاره دارد، القبلة التی کنت علیها، اشاره به آن دارد اما تعبیر کنتَ علیها، تعبیر خیلی زیباست و لذا هم در روایت دارد پیغمبر در مکه که بودند جوری نماز می خواندند که هم کعبه باشد و هم بیت المقدس یعنی به عبارة اخری این سنت پیغمبر، اشاره به سنت پیغمبر بود اما حکم الهی واقعی رو به کعبه است، این سنت تا سال پانزدهم بود، به نظرم سال دوم هجرت قبله عوض شد. این سال دوم است، ظاهرا در ذهنم

سال دوم است. پانزده سال آن بود، آن روی سنت پیغمبر بود، اصلا این تغییر کنتَ علیها، نگفت امرتَ بها، امرک الله بها، نه، کنت علیها، شما اختیار این قبله کردید، اشکال ندارد.

و لذا مسلمان ها از این تعارض نفهمیدند، نسخ نفهمیدند، در روایت امیرالمومنین هم وقتی سوال می شود که گاهی اوقات دو جور از پیغمبر نقل می فرمایند حضرت می فرمایند این بعضی از مواردش نسخ است یعنی پیغمبر اول یک سنتی قرار دادند و بعد آن سنت را عوض کردند، تعارض نیست. و در روایات هم نداریم، این روایت من کذب علیّ متعمدا هم عرض کردیم آنچه که در مصادر عامه آمده.

پرسش: امر به صدقه چه؟ نجوا نجوا

آیت الله مددی: همان را آیه برداشت، علم أن فیکم ضعفا. همان جا خود آیه برداشت.

پرسش: اصلا نسخ به سه چهار تا آیه بیشتر می کشد؟

آیت الله مددی: بعضی از اهل سنت و از اهل شیعه هم بعضی ها من جمله آقای خوئی اصلا می گویند در قرآن نسخ نداریم. کلا نداریم، تمام این موارد.

سابقی ها که شاید صد و خرده ای آیه بعد، الناسخ و المنسوخ فی القرآن، کتاب هست، به اسم الناسخ و المنسوخ، ما اصلا کتاب داریم. به نظر کتاب الناسخ و المنسوخ مال کیست، ۱۳۰ تا، ۱۴۰ تا آیه آورده به عنوان ناسخ و منسوخ

عرض کردم این که کلا در قرآن نسخ نباشد این اشاره اش که اینجا هست، القبلة التی کنت علیها، آن که اشاره به آیه مبارکه هست و اما این که نسخ باشد به این معنایی که حکم برداشته باشد من چون نمی خواهم الان وارد آن بحث بشوم باشد جای خود. اجمالا داریم، آن نفی مطلقی که آقای خوئی و بعضی از اهل کردند مشکل است اما این مقداری هم که دیگران نوشتند آن هم اشکل است یعنی انصافا نمی شود آن را اثبات کرد.

اما به هر حال جزء سنن پیغمبر گاهی این طوری بوده و امیرالمومنین فرمود گاهی یک کسی وارد مدینه شده، یک چیزی را دیده و نقل کرده، یک کسی دیگری یک چیز را نقل کرده، نفهمیده که دومی ناسخ اولی است. حضرت از باب تعارض نگرفتند، از باب نسخ گرفتند.

به هر حال این مطلب یک مطلبی بوده که از اول آنچه که بیشتر در باب اختلاف مطرح شد اختلاف در اجتهاد بود.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین